

Woman Interdisciplinary
Researches Journal
Vol. 8, Issue. 2, Serial No. 27
Summer 2026
Pages 25-40

فصلنامه
پژوهش‌های میان‌رشته‌ای زنان
دوره ۸، شماره ۲، پیاپی ۲۷
تابستان ۱۴۰۵
صفحات ۲۵-۴۰

تحلیل شبکه انسجام تشبیه در رمان‌های زنان بر پایه روابط حمایتی و تقابلی (با تکیه بر دو رمان فارسی و عربی)

مریم جلالی^{*۱}

۱-دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Ma_jalali@sbu.ac.ir

تاریخ پذیرش: [۱۴۰۵/۳/۱۲]

تاریخ دریافت: [۱۴۰۴/۱۰/۵]

چکیده

در دهه‌های اخیر، داستان‌نویسی زنان سهم چشمگیری از ادبیات معاصر را به خود اختصاص داده است و بررسی شیوه‌های زیبایی‌شناختی در نوشتار آنان می‌تواند دریچه‌ای به شناخت سازوکارهای ذهنی و شناختی حاکم بر فرآیند آفرینش ادبی بگشاید. از این رو، پژوهش حاضر با طرح این فرض که زنان نویسنده در ساخت تشبیه از الگوهای شناختی نسبتاً مشابهی بهره می‌گیرند، به بررسی تطبیقی کاربرد تشبیه در دو اثر طعم گس خرمالو نوشته زویا پیرزاد و موت/البجعه اثر هیفاء بیطار پرداخته است. سؤال این است که با توجه به شبکه مفهومی تشبیهات چه برآیند مشابهی را از داستان‌های زویا پیرزاد و هیفاء بیطار می‌توان استخراج کرد؟ و چه خوانشی از شباهت‌ها و تفاوت‌های کاربرد تشبیهات این دو نویسنده مستفاد می‌شود؟ در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر روابط «انسجام» در نظریه تیگارد، به واکاوی شبکه‌های تشبیه بر پایه مؤلفه‌های «حمایتی»، «تقابلی» پرداخته شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد نویسندگان در شکل‌دهی به الگوهای انسجام، انتخاب نوع نشانگاه‌ها، فشردگی و سطح شبکه‌های تشبیهی زنان نویسنده همسان عمل کرده‌اند. شباهت‌های چشمگیر در الگوهای شناختی تشبیه در آثار دو نویسنده زن از دو زبان و فرهنگ متفاوت، حاکی از وجود مدل‌های ذهنی مشترکی است که از تجربه‌های زیسته، ناخودآگاه جنسیتی و شیوه‌های مشابه ادراک و مفهوم‌سازی جهان آنان سرچشمه می‌گیرند.

واژگان کلیدی: رمان، زنان، نویسنده، انسجام، تشبیه، پیرزاد، بیطار.

۱- مقدمه

امروزه ادبیات داستانی بیش از هر زمان دیگری در تار و پود زندگی انسان معاصر نفوذ کرده و به یکی از مؤثرترین ساحات تولید و انتقال معنا بدل شده است. این حضور فراگیر و پیوسته، خود گواهی روشن بر پویایی و ماندگاری این گونه ادبی است. داستان، فراتر از آنکه صرفاً تجربه‌ای خلاقانه از سوی نویسنده باشد، در فرآیند دریافت، تأویل و لذت ادبی مخاطبان، حیاتی دوباره می‌یابد و در تعامل میان متن و خواننده، معنای نو می‌آفریند. از آنجا که ماهیت و سازمان‌بندی تفکر انسان به واسطه زبان عینیت می‌یابد (Evans & Green, 2006). جلوه‌های چندمعنایی متن، لایه‌های پنهان معنا و شبکه‌های دلالتی نهفته در ساختار روایی، ذهن مخاطب را از سطح سطور نوشتاری فراتر برده و او را به تأملی ژرف‌تر رهنمون می‌سازند. همچنین مضامین تأویلی و معانی ضمنی‌ای که در الفاظ و ساخت‌های داستانی تعبیه شده‌اند و از طریق زبان به دریافت‌کننده منتقل می‌شوند، نقشی اساسی در ارتقای ارزش ادبی اثر ایفا می‌کنند و ظرفیت تفسیری آن را دوچندان می‌سازند. «در فلسفه اول ویتگنشتاین، زبان آینه جهان است و در دیدگاه دوم، جهان آینه زبان است» (زندیه، ۱۳۸۹). در این میان ادبیات و هنر، صحنه نمایش بسیاری از قراردادهای و گرایش‌هایی است که با تکرار، تبدیل به یک سازه اجتماعی و فرهنگی می‌شود (Nichols, 1981)، داستان‌هایی که نویسندگان، زنان هستند پهنه وسیعی از آثار امروزی را در بر گرفته‌اند. هر اثر ادبی زمانی که بتواند تأثیر در الگوهای کلامی بگذارد جهان ادبی را از خودایستایی دور و به زندگی اجتماعی نزدیک‌تر می‌کند.

شبکه مفهومی همگن در تشبیهات با ارجاع به اصول شبکه‌های معنایی^۱ و ساختارهای مفهومی^۲ در متون توجیه علمی دارد. کاربرد تشبیهات در متن توسط زنان نویسنده، به نحوی عملکرد ذهنی نویسنده در انتخاب واژگان و نحوه قرار دادن آن در ساختمان جمله‌های ادبی را نشان می‌دهد و این‌گونه «بستری مستعد برای بررسی تمایزها در کاربردهای ادبی ایجاد می‌شود». (Gentner & Stevens, 1983)، در این شیوه، تشبیه به منزله یک شبکه مفهومی در نظر گرفته می‌شود که در آن «مشبه» و «مشبه‌به» دو گره مرکزی‌اند و از طریق وجه شبه و ادات، با زیرگروه‌های حسی و عقلی پیوند شبکه‌ای را معنادار و هدفمند می‌کنند. جهت حرکت شبکه، از «مشبه» به سوی «مشبه‌به»، بیانگر شیوه نگرش و نظام شناختی نویسنده است و در آثار زنان بازتابی از تجربه زیسته و جهان‌بینی جنسیتی آنان است. در عرصه تحقیق، سطور داستانی آینه‌ای برای ارائه کنش‌های ذهنی و تجربه‌های شناختی و زیستی نویسندگان در نظر گرفته می‌شود؛ به همین دلیل در آثاری که زنان در آن به عنوان نویسنده نقش دارند می‌توان به شناخت پوش و فعالیت زنانه دست یافت (پاینده، ۱۳۷۶) «به همین روی کاربرد تشبیهات و استعارات توسط نویسندگان صرفاً یک زینت زبانی نیست و دارای جنبه‌های شناختی است»، (Lakoff & Johnson, 1980). بر اساس نظریه روابط انسجام^۳ تیگارد^۴ (۲۰۰۰)، عناصر یک ساخت شناختی، زمانی معنا و اعتبار می‌یابند که در شبکه‌ای منسجم، یکدیگر را تقویت و توجیه کنند. در این رویکرد، هیچ باور یا مفهوم به تنهایی واجد معنا یا اعتبار نیست. معنا و مقبولیت هر عنصر تنها در نسبت آن با دیگر عناصر شبکه شکل می‌گیرد و از میزان انسجامی برمی‌خیزد که میان اجزای پیرامون خود برقرار می‌سازد. ذهن انسان همچون یک نظام شبکه‌ای عمل می‌کند که در آن مفاهیم، باورها، گزاره‌ها و نیز تصویرها و استعاره‌ها در پیوندی مداوم و پویا با یکدیگر حضور دارند؛ پیوندهایی که گاه ماهیتی حمایتی دارند و به تقویت و توجیه معنا می‌انجامند و گاه تقابلی‌اند و از راه ایجاد یا رفع تعارض، سازوکار کلی معنا را سامان می‌دهند. در چنین شبکه‌ای، هر عنصر معنایی ارزش و جایگاه خود را از موقعیتش در کل ساختار و از میزان هماهنگی و هم‌افزایی‌اش با سایر عناصر به دست می‌آورد (Thagard, 2000).

1 Semantic Networks
2 Conceptual Structures
3 Coherence
4 Thagard

در این پژوهش، تشبیه به‌عنوان شبکه مفهومی در نظر گرفته می‌شود که میزان انسجام آن—یعنی هماهنگی، تقویت متقابل و حذف تعارض‌های مفهومی میان مشبه و مشبه‌به—معیار اصلی کارآمدی بیانی آن به شمار می‌رود. بررسی تشبیه در داستان‌هایی که زنان نویسندگان آن هستند از منظر شبکه مفهومی که در دایره شناخت‌ها و تجربه‌های زنانه قرار گرفته، این فرض را ایجاد می‌کند که نویسندگان زن از مدل‌های ذهنی مشابهی در ساخت تشبیه پیروی می‌کنند که برخاسته از ضمیر ناخودآگاه آنان است.

داستان‌ها اغلب محصول شرایط زمانی، جغرافیایی و ذهنی نویسندگان هستند. ماهیت و ساختمان تفکر درون داستان با کمک کلمات درج شده در آن نشان داده می‌شود. بررسی مقایسه‌ای دو اثر مشهور از زنان نویسنده ایران و سوریه در رأس این تحقیق قرار دارد. *طعم گس خرمالو* اثر زویا پیرزاد (نویسنده ایرانی) و *داستان موت/البجعه* اثر هیفاء بیطار (نویسنده سوری) جامعه آماری این تحقیق را تشکیل می‌دهد. تلاش کرده‌ایم تا به سؤال‌های زیر در این تحقیق پاسخ دهیم که با توجه به شبکه مفهومی تشبیهات چه برآیند مشابهی را از داستان‌های زویا پیرزاد و هیفاء بیطار می‌توان استخراج کرد؟ و چه خوانشی از شباهت‌ها و تفاوت‌های کاربرد تشبیهات این دو نویسنده مستفاد می‌شود؟

نوشتار حاضر پژوهش مقایسه‌ای در کاربرد تشبیهات از منظر شبکه مفهومی دو سوی تشبیه و دایره واژگان در داستان‌های معاصر فارسی و عربی است؛ از آنجا که در رویکردهای شناختی جای برای، پژوهش‌های ساختاری همچون دستور زبان، وجود دارد (Talmy, 2000) شبکه مفهومی همگن، موضوعیت برای تحقیق در تشبیهات پیدا می‌کند چراکه نویسندگان ایرانی و عرب زبان در دو موقعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متفاوت زیست کرده‌اند ولی در هم‌عصر بودن، جنسیت، تحصیلات و منزلت شغلی (اشتغال نویسندگی) شبیه به یکدیگرند.

۲- مرور مبانی نظری و پیشینه

تشبیه، راهی است که زبان متن را از سطح عادی به سمت زبان ادبی حرکت می‌دهد (Clouse et al, 2013)، استفاده از تشبیه، حظ و لذت ادبی از متن را به جان مخاطب گوارا می‌کند، اما این کافی نیست زیرا از منظر فنون ادبی و رتوریک، دلایل مختلفی برای کاربرد تشبیه وجود دارد: «اثبات وجود و اهمیت، بیان و توصیف» (وفایی و آقایی، ۱۳۹۵)، «نقض کمیت‌ها» (همان: ۳۲۶) و «ستایش یا نکوهش» مشبه (همان: ۱۷۲) از این شمار است. مهم‌تر آنکه گاه نویسنده به جای آنکه بخواهد «بگوید»، ترجیح می‌دهد «نشان دهد» و این کار با تشبیه انجام می‌شود؛ معنا در قالب شبکه‌هایی از مفاهیم مرتبط سازمان می‌یابد. یکی از کارآمدترین این رویکردها شبکه مفهومی همگن است. این مفهوم بر آن دلالت دارد که عناصر زبانی و معنایی یک ساخت بیانی، در بستری از روابط شبکه‌ای و بر اساس روابط «انسجام» با یکدیگر معنا می‌یابند. تیگارد در نظریه‌اش، انسجام را به‌عنوان عاملی کلیدی در چگونگی سازمان‌یابی و توجیه باورها و مفاهیم در شبکه‌های شناختی آورده است. او به‌طور مستقیم از مفهوم انسجام به‌عنوان یک اصل سازمان‌دهنده در سیستم‌های مفهومی یاد کرده است (به‌ویژه فصل ۲ کتابش). تیگارد نشان می‌دهد که روابط انسجام از طریق دو سازوکار اصلی ایجاد می‌شود:

روابط حمایتی^۱ که میان دو عنصر شکل می‌گیرد وقتی که پذیرش یکی، پذیرش دیگری را تقویت کن یا دیگری را توضیح دهد یا موجه سازد (Thagard, 2000)، برای جمله «این تصویر شاعرانه را می‌پذیرم چون با فضای عاطفی متن هماهنگ است». روابط تقابلی^۲ که میان دو عنصر زمانی شکل می‌گیرد که پذیرش یکی مستلزم رد دیگری باشد یا میان آن‌ها ناسازگاری مفهومی وجود داشته باشد و شبکه منسجم، این تعارض‌ها را یا حذف می‌کند یا به حداقل می‌رساند (همان).

1 Positive Constraints

2 Negative Constraints

در چارچوب نظری تیگارد، یکی از سازوکارهای بنیادی شکل‌گیری انسجام در شبکه‌های مفهومی، روابط حمایتی است. در ساحت ادبی، به‌ویژه در تشبیه، چنین روابطی معمولاً میان اجزای درونی تشبیه و نیز میان تشبیه و فضای عاطفی یا گفتمانی متن برقرار می‌شود. به بیان دیگر، اجزای تشبیه زمانی منسجم تلقی می‌شوند که هر یک به تثبیت و تقویت دیگری در شبکه معنایی متن یاری رسانند. برای مثال در تشبیه «غمش چون مه صبحگاهی آرام و خزنده، سراسر جانش را فرا گرفت»، میان عناصر زبانی و مفهومی شبکه‌ای از روابط حمایتی شکل می‌گیرد. مفهوم «غم» به‌عنوان احساسی فراگیر و تدریجی، با تصویر «مه صبحگاهی» که ویژگی‌هایی چون پخش‌شدگی، آرامی و بی‌مرزی را در خود دارد، هم‌راستا می‌شود. وجه شبه، یعنی «فراگیری و تدریجی بودن»، نقش پیونددهنده میان این دو حوزه مفهومی را ایفا می‌کند و باعث می‌شود تصویر مه، تجربه عاطفی غم را قابل‌فهم‌تر و ملموس‌تر سازد. در نتیجه، پذیرش تصویر «مه صبحگاهی» به‌طور مستقیم پذیرش مفهوم «غم» را تقویت می‌کند و خواننده می‌تواند این تصویر شاعرانه را به دلیل هماهنگی‌اش با فضای عاطفی متن بپذیرد. در نظریه تیگارد، اجزای این تشبیه از طریق روابط حمایتی متقابل به یکدیگر متصل شده‌اند و همین پیوندها، شبکه‌ای با سطح بالایی از انسجام ایجاد کرده‌اند.

در مقابل، روابط تقابلی تیگارد تأکید می‌کند که یک شبکه منسجم نمی‌تواند تعارض‌های گسترده را بدون سامان‌دهی حفظ کند؛ از این رو، این تعارض‌ها یا باید حذف شوند یا به حداقل برسند (همان). در متون ادبی، به‌ویژه در تصاویر تشبیهی پیچیده، چنین روابط تقابلی اغلب منشأ تنش معنایی و در عین حال، عامل غنای ادبی هستند. برای نمونه، در تشبیه «دلش چون فولاد سخت بود، اما با نوازش یک نگاه می‌شکست»، رابطه تقابلی روشنی میان دو عنصر شکل می‌گیرد. «فولاد» دلالت بر سختی مطلق، مقاومت و نشکن بودن دارد، حال آنکه «شکستن با یک نگاه» بیانگر لطافت، حساسیت و تأثیرپذیری شدید است. پذیرش کامل مفهوم فولاد با پذیرش شکستن سریع و عاطفی ناسازگار است و همین ناسازگاری، یک رابطه تقابلی در شبکه معنایی تشبیه ایجاد می‌کند. شبکه منسجم، برای حفظ انسجام کلی، این تعارض را به‌صورت خام و حل‌نشده باقی نمی‌گذارد و آن را سامان‌دهی می‌کند. یکی از راه‌ها، بازتفسیر یکی از عناصر است؛ به این معنا که «فولاد» به‌عنوان سختی مطلق، نیست به‌مثابه ظاهر اجتماعی یا نقاب عاطفی شخصیت فهمیده می‌شود. راه دیگر، کاهش دادن شدت یکی از مفاهیم متعارض است؛ مثلاً «شکستن» به معنای لرزیدن درونی یا شکافی عاطفی در سختی تلقی شود. بدین ترتیب، تعارض حذف نمی‌شود، بلکه به حداقل می‌رسد و همین تعارض کنترل‌شده، جای آنکه انسجام شبکه را مختل کند، به عمق و غنای تصویر ادبی می‌افزاید.

در این پژوهش، تشبیه به‌عنوان یک شبکه مفهومی در نظر گرفته می‌شود که میزان انسجام آن یعنی هماهنگی، تقویت متقابل و حذف و تعدیل تعارض‌های مفهومی میان مشبه و مشبه‌به معیار اصلی کارآمدی آن به شمار می‌رود. با این نگرش، می‌توان تشبیه را یک شبکه معنایی پویا تلقی کرد که در آن اجزا در تعامل مستمر با یکدیگر قرار دارند. گروهی معتقدند که تشبیه به صورت ناخودآگاه در کلام و نوشته یک نویسنده یا شاعر، نمایان می‌شود (Dweck, 1996)، کاربرد تشبیه نوعی نمایش توانایی شناختی نویسنده یا گوینده با کمک استدلال است و «الگوهای ذهنی نویسنده را می‌توان با بررسی آن استخراج کرد» (JohnsonLaird, 1989). اگر تشبیه به مثابه یک شبکه کلان در نظر گرفته شود، شبکه مفهومی آن، بازتاب‌دهنده عملکرد نویسنده زن در به‌کارگیری ارکان تشبیه، یعنی مشبه (طرح‌واره^۱ اول)، مشبه‌به (طرح‌واره^۲ نشانگاه)، وجه شبه و ادات است. این عملکرد شبکه‌ای، روابط میان اجزای تشبیه را از سطح هم‌نشینی صوری فراتر برده و آن را در یک نظام معنادار شناختی قرار می‌دهد.

در هر تشبیه، امکان ایجاد نوعی تغییر بالقوه در «مشبه» وجود دارد؛ تغییری که فرض می‌شود ناخودآگاه از سوی نویسنده اعمال می‌شود. میل نویسنده به دگرگون‌سازی یا بازتعریف «مشبه» در ذهن مخاطب، نیروی محرکه‌ی اصلی در شکل‌گیری تشبیه است. این میل، بسته به تجربه زیسته، نظام شناختی و از جمله جنسیت نویسنده، نمودهای متفاوتی دارد. انتخاب واژگان و چگونگی استقرار

آن‌ها در دو سوی شبکه تشبیه، به‌ویژه در آثار نویسندگان زن، زوایای نوشتار زنانه را آشکار سازد و نشان دهد که نویسنده چگونه مسیر حرکت شبکه را از «مشبه» به سوی وضعیت «مشبه‌شدن» تحت تأثیر جهان‌بینی و ناخودآگاه جنسیتی خود هدایت می‌کند.

در حوزه تأثیر جنسیت در کاربرد تشبیه پژوهش‌های اندکی دیده می‌شود. «بررسی تأثیر جنسیت در به‌کارگیری تشبیه در آثار فریبا وفی»، به قلم شادی احمدی و نسرين علی‌اکبری (۱۳۹۶)؛ «بررسی تأثیر جنسیت بر کاربرد تشبیه و استعاره در شعر زنان شاعر معاصر» به قلم مسعود روحانی و سروناز ملک (۱۳۹۲)؛ «تحلیل و بررسی تشبیهات زنانه در شش رمان معاصر ایران» به قلم منوچهر تشکری و مرضیه شیروانی (۱۳۹۴) از این شمار است. در پژوهش حاضر، با تکیه بر مفهوم شبکه مفهومی، تشبیهاتی که در داستان‌های زنان نویسنده به کار رفته‌اند، از منظر مؤلفه‌های بنیادین تیگارد یعنی حمایت و تعارض بررسی می‌شوند. شیوه‌ی کاربست طرح‌واره‌های «اول» (مشبه) و «نشانه‌گاه» (مشبه‌به) در این شبکه‌ها، همان‌گونه که استراوس و کوئین تأکید می‌کنند، بازتابی از نحوه‌ی طبقه‌بندی ذهنی نویسنده به‌مثابه مولد معنا در بازنمایی خود و جهان پیرامون است (Strauss & Quinn, 1997).

۳- روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، کیفی و از نظر هدف، بنیادی است و با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است. با توجه به اینکه موضوع تحقیق بررسی سازوکارهای شناختی و معنایی تشبیه در متون داستانی زنان نویسنده است، انتخاب روش کیفی امکان واکاوی عمیق شبکه‌های مفهومی و روابط انسجامی را فراهم می‌کند. در این پژوهش، تشبیه‌ها بر اساس نظریه انسجام پل تیگارد به‌عنوان شبکه‌هایی مفهومی تحلیل شده‌اند. جامعه آماری پژوهش شامل همه تشبیهات موجود در دو اثر زیر است:

- رمان «طعم گس خرمالو» نوشته زویا پیرزاد
- داستان «موت البجعة» نوشته هیفاء بیطار

نمونه‌گیری به‌صورت هدفمند و نظری انجام شده و معیارهای انتخاب نمونه‌ها عبارت است از:

- داشتن ارکان کامل یا قابل بازسازی تشبیه (مشبه، مشبه‌به وجه شبه یا ادات)،
- قابلیت تحلیل در قالب شبکه مفهومی همگن،
- دارا بودن ظرفیت تحلیل بر اساس روابط انسجامی تیگارد (حمایتی یا تقابلی)،
- حذف نمونه‌های بدیهی، تکراری یا فاقد ارزش تحلیل شناختی.

انتخاب دو اثر نیز بر مبنای هم‌عصر بودن، هم‌جنسی (زن بودن) و جایگاه تثبیت‌شده ادبی صورت گرفته است؛ بنابراین هر دو اثر قابلیت مقایسه شناختی و معنایی دارند. ابزار گردآوری داده‌ها فیش‌برداری دقیق از متن و استخراج همه تشبیهات است. پس از شناسایی، برای هر نمونه «برگه تحلیل تشبیه» طراحی شد و داده‌ها بر اساس مراحل زیر کدگذاری و مقوله‌بندی شدند:

- کدگذاری نوع تشبیه (حسی-حسی، عقلی-حسی، حسی-عقلی)
- کدگذاری ساختار بلاغی (مفرد-مفرد، مفرد-مرکب، مرکب-مفرد، مرکب-مرکب)
- کدگذاری عناصر شبکه مفهومی (طرحواره، نشانه‌گاه، وجه شبه، ادات)
- کدگذاری نوع روابط انسجامی (حمایتی / تقابلی)

• کدگذاری شاخص‌های انسجام (فشرده‌گی، حذف‌ناپذیری، درون دامن‌های بودن)

در مرحله مقوله‌سازی، شبکه‌های تشبیهی هر نویسنده بر اساس روابط انسجامی و سازوکارهای شناختی در مقوله‌های بزرگ‌تر تجمیع شد تا امکان مقایسه دو اثر فراهم شود.

در این پژوهش، سنجش روایی و پایایی تحلیل‌ها به صورت توصیفی انجام شد. برای اطمینان از روایی، از روایی نظری بهره گرفته شد؛ به این معنا که همه شاخص‌ها، مقوله‌ها و مراحل تحلیل مستقیماً بر اساس نظریه انسجام پل تیگارد و نیز پژوهش‌های معتبر حوزه زبان‌شناسی شناختی استخراج و به کار گرفته شدند تا چارچوب مفهومی تحلیل با مبانی نظری معتبر هم‌خوانی کامل داشته باشد. در زمینه پایایی نیز تلاش شد ثبات و انسجام تحلیل‌ها حفظ شود؛ بدین صورت که معیارهای انتخاب نمونه‌ها در سراسر فرایند تحلیل بدون تغییر باقی ماند، همه تشبیهات بر اساس یک الگوی واحد مورد بررسی قرار گرفت و نتایج حاصل نیز با اصول نظری تیگارد تطبیق داده شد تا استدلال‌ها از انسجام و یکپارچگی لازم برخوردار باشند. با توجه به ماهیت کیفی پژوهش، پایایی نه در قالب تکرارپذیری عددی، بلکه در قالب قابل‌پیگیری بودن مراحل تحلیل، ثبات معیارها و استحکام استدلال‌ها سنجیده شد و این اصول به طور کامل رعایت گردید.

فرایند تحلیل داده‌ها در مراحل زیر انجام شد: در این پژوهش، فرایند تحلیل داده‌ها به صورت پیوسته و توصیفی دنبال شد. ابتدا تمامی تشبیهات موجود در دو اثر استخراج و ثبت شدند تا مجموعه‌ای کامل از داده‌ها فراهم شود. پس از این مرحله، هر تشبیه در یک فرایند کدگذاری اولیه مورد بررسی قرار گرفت؛ به این معنا که نوع تشبیه، ساختار بلاغی آن و عناصر تشکیل‌دهنده شبکه مانند طرح‌واره، نشانگاه، وجه شبه و ادات مشخص و ثبت شد. سپس هر تشبیه به عنوان یک شبکه مفهومی مستقل و بر اساس اصول نظریه انسجام پل تیگارد تحلیل شد تا سازوکارهای شکل‌گیری معنا در آن روشن گردد. در ادامه، روابط حمایتی و تقابلی میان اجزای شبکه بررسی شد و میزان انسجام هر شبکه بر اساس تعامل عناصر آن تعیین گردید. پس از آن، شاخص‌های اصلی انسجام شامل فشرده‌گی، حذف‌ناپذیری و درون دامن‌های بودن ارزیابی شد تا کیفیت انسجام مفهومی تشبیهات دقیق‌تر مشخص شود. در گام بعد، شبکه‌های تشبیهی دو نویسنده با یکدیگر مقایسه شدند و اشتراک‌ها و تفاوت‌های شناختی میان آن‌ها استخراج گردید. در پایان، نتایج تحلیل‌ها به صورت استقرایی تفسیر شد و بر این اساس، فرضیه پژوهش درباره نقش جنسیت نویسنده در سازمان‌دهی شبکه‌های مفهومی تشبیه مورد ارزیابی قرار گرفت.

۴- یافته‌ها

۴-۱- ساختارهای پیوندی طرح‌واره در تشبیهات

نظر به اینکه در ساخت تشبیه، تنوع طرح‌واره‌های حسی و عقلی، دامن‌های پیوندهای شبکه مفهومی تشبیه را گسترش می‌دهد. افزون بر این، از منظر سنتی بلاغت، دو سوی تشبیه از حیث افراد و ترکیب واژگانی در چهار دسته قرار می‌گیرند: «تشبیه مفرد به مفرد، مرکب به مرکب، مفرد به مرکب و مرکب به مفرد» (شمیسا، ۱۳۸۵). در تحقیق حاضر، این چهارگانه به مثابه الگوهایی برای سنجش درجه انسجام در شبکه مفهومی همگن تشبیهات مورد توجه قرار گرفته‌اند. از بررسی تشبیهات به کاررفته در آثار داستانی زویا پیرزاد و هیفاء بیطار، الگویی کلی و مشترک استخراج می‌شود که به روش استقرایی نشان می‌دهد جنسیت نویسنده در شکل‌دهی به شبکه‌های مفهومی همگن تشبیه تأثیرگذار است. بر این اساس، پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل شبکه مفهومی همگن تشبیهات در داستان‌های منتخب، شکل گرفته و سازوکارهای شناختی و معنایی نوشتار زنان نویسنده را آشکار سازد.

تشبیهات حسی به حسی: در *طعم گس خرما* (پیرزاد) هر تشبیه به‌منزله یک «گره مفهومی» در شبکه همگن تشبیه در نظر گرفته می‌شود که از پیوند میان طرح‌واره مشبه و طرح‌واره نشانگاه (مشبه‌به) شکل می‌گیرد. میزان موفقیت و قدرت تصویر تشبیهی بر اساس درجه انسجام این پیوند و چگونگی ادغام آن در شبکه مفهومی متن ارزیابی می‌شود. تشبیه‌های متعددی در *طعم گس خرما* و *زویا* پیرزاد مشاهده می‌شود که در آن‌ها هر دو سوی تشبیه به حوزه محسوسات تعلق دارند و از تجربه‌های روزمره زندگی زنانه استخراج شده‌اند. از جمله این نمونه‌ها می‌توان به مواردی چون «کی بود عین سقز چسبید ته کفش» (پیرزاد: ۲۸)، «دخترم... عین کف دست صافه» (همان: ۵۷)، «موها عین دسته جارو می‌ریزه پایین» (همان: ۷۷)، «زن وظیفه‌شناس مانند مشعلی فروزان...» (همان: ۲۸) و «چرا عین گوجه‌فرنگی سرخ شدی؟» (همان: ۴۹) اشاره کرد.

در این تشبیهات، طرح‌واره اول اغلب به زن، بدن زن یا وضعیت‌های مرتبط با هویت زنانه اشاره دارد و طرح‌واره نشانگاه از عناصر آشنای خانگی، اشیای مصرف روزمره یا پدیده‌های ملموس محیط زندگی انتخاب شده است. لذا انسجام از طریق روابط حمایتی جنسیت‌محور صورت پذیرفته است. در سطح شبکه‌ای، این تشبیهات واجد روابط حمایتی قوی‌اند؛ زیرا پذیرش نشانگاه (مانند کف دست، جارو، گوجه‌فرنگی یا وسایل خانگی) به تقویت مشبه منجر می‌شود. هیچ تعارض مفهومی یا تصویر نابرابری میان دو سوی تشبیه وجود ندارد و هر دو در یک قلمرو تجربی مشترک قرار دارند. به تعبیر تیگارد، چنین شبکه‌ای نمونه‌ای از انسجام بالا است، زیرا عناصر آن یکدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند و نیازی به حل تعارض یا بازتفسیر اجباری در شبکه دیده نمی‌شود (Thagard, 2000).

تشبیه‌هایی نظیر «خونه را مثل دسته گل نگه نمی‌دارم» (پیرزاد: ۷۱)، «پرده‌ها مثل موج دریا چین خورده است» (همان: ۱۱۸) و «سبزی‌ها عین غنچه‌های نسترن» (همان: ۱۵۵) نمونه‌های بارزی از پیوند میان تصویرسازی ذهنی و فضای زندگی خانگی‌اند. در این موارد، خانه و متعلقات آن صرفاً مکان یا شیء نیستند، بلکه به عناصر فعال شبکه معنایی متن بدل می‌شوند. طرح‌واره‌های نشانگاه در این تشبیهات از طبیعت و زیبایی‌شناسی نرم و آشنا گرفته شده‌اند و با کنش‌های روزمره زنانه پیوند دارند. همین هم‌پوشانی تجربی سبب می‌شود که روابط حمایتی در شبکه تقویت شوند و انسجام کلی تشبیه بالا بماند. در نتیجه، شبکه‌ای شکل می‌گیرد که به لحاظ عاطفی و شناختی نیز پایدار و متقاعدکننده عمل می‌کند.

هیفاء بيطار در *موت / البجعة*، تشبیهات محسوس به محسوس با دامنه‌ای گسترده‌تر از نشانگاه‌ها به کار می‌برد. انسجام مبتنی بر گسترش شبکه و تنوع نشانگاه است. او اغلب مشبه را انسان یا اجزاء آن و مشبه به را حیوان یا اجزاء آن در نظر آورده است:

«و یشعر أن قلبه كحيوان صغير يتنطط سعيداً» (بيطار: ۱۲۳) (احساس می‌کند قلبش مانند حیوان کوچکی است که با شادمانی می‌تپد). در تشبیهی دیگر نوشته است: «نظرت إلى قدميه. كانتا أشبه بقطعتي خشب عريضتين» (همان: ۱۳۲) (به پاهایش نگاه کردم مثل دو چوب پهن شده بود). در این مثال‌ها طرح‌واره‌های اول «قلب» و «پا» هستند و جزو اندام به شمار می‌آیند و «حیوان» و «دو چوب پهن» نشانگاه‌های محسوس هستند. کاربرد نشانگاه به شکل جاندار (حشره و حیوان) در شبکه تشبیهات بيطار به‌طور قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. این نویسنده، گاه شخصیت زن را به گنجشک مانند می‌کند و «أحست أنها كالعصفور الذي يغرد و يطرب الناس جميعاً» (همان: ۷۲) (او پرنده‌ای است که آواز می‌خواند و مردم را شاد می‌کند) و گاه به سگ و لگرد: «ألا يكفي أننا آويناها، نطعمها و نلبسها بعد أن كانت مشردة كالكلاب» (همان: ۳۴) (آیا این کافی نیست که پس از بی‌خانمانی و ولگردی‌اش مانند سگان به او-دختر- پناه، غذا و لباس دادیم؟) و مردان را به گربه و حشره مانند کرده است «و تذكر يوم تمسح به ابنة كما تتمسح قطة بصاحبها» (همان: ۸۳) (روزی را به یاد آورد که پسرش را مانند گربه تمیز می‌کرد). «أربعة يداومون صباحاً و أربعة بعد الظهر حتى ساعة متأخرة من الليل، يعملون كالنحل» (همان: ۱۳۳) (چهار نفر صبح و چهار نفر بعدازظهر تا پاسی از شب مانند زنبور عسل کار می‌کنند).

در این تشبیهات روابط حمایتی نقش اصلی در حفظ انسجام شبکه ایفا می‌کنند. استفاده از نشانگاه‌های حیوانی آشنا، درک حالات روانی یا جسمانی انسان را تسهیل می‌کند و به شبکه مفهومی متن پویایی بیشتری می‌بخشد؛ این الگو با یافته‌های پژوهشی مربوط به استعاره‌ها و تشبیهات جنسیتی همخوان است (Lopez, 2009; Vujkovic, 2021).

بیطار در برخی تشبیهاتش، اشیاء را نیز نادیده نگرفته همچون: «الرجل الکهل کجذع شجرة ضخم مقطوع» (همان: ۱۰۶) (پیرمرد مانند تنه درخت بزرگ قطع شده بود)، «و کان يتوازن حول دخله المحدود کما تتوازن ملعقة معلقة في في مرکز ثقلها على طرف کأس» (همان: ۱۲۱) (او مانند یک قاشق معلق در مرکز ثقل خود روی لبه یک لیوان تعادل خود را در اطراف در رفت و آمد محدود خود، حفظ کرد).

تشبیهات عقلی به حسی: منظور از تشبیهات عقلی «در اصطلاح علم بیان هر چیزی است که با یکی از حواس خفیه قابل درک نباشد.» (شمیسا: ۱۳۸۵: ۷۴). در *طعم گس خرمالو*، تشبیهات عقلی به حسی بسیار محدودند. «سفید و چاق و چله و خنده‌رو با حرکات تند گنجشگ‌وار» (پیرزاد: ۱۳۶) در این تشبیه پیرزاد سرعت حرکت شخصیت زن را به گنجشک تشبیه کرده است. این تنها تشبیه عقلی به حسی در کتاب زویا پیرزاد است. مفهومی انتزاعی چون «سرعت» را با نشانگاهی حسی و طبیعی پیوند می‌دهد. کمیابی تشبیهات عقلی به حسی را می‌توان بازتابی از گرایش پیرزاد به حفظ شبکه در قلمرو تجربه‌های مستقیم و زنانه دانست. تنها نمونه، تشبیه «حرکات تند گنجشک‌وار» برای بیان سرعت حرکت، مفهومی انتزاعی را بدون ایجاد تنش وارد شبکه می‌کند. این انتخاب نشان می‌دهد که پیرزاد حتی در مواجهه با مفاهیم انتزاعی، همچنان به طرح‌واره‌هایی چنگ می‌زند که با بدن، طبیعت نرم و تجربه روزمره زنانه هم‌خوان است.

در مقابل، بیطار از تشبیهات عقلی به حسی به مراتب بیشتر استفاده می‌کند؛ «وفاة غامضة لم يستطع الأطباء تحديد سببها بدقة، كفراشة رشيقة طارت روحها» (بیطار: ۶۷)، (مرگی مرموز که پزشکان نمی‌توانند علت آن را دقیقاً مشخص کنند، روح او مانند پروانه‌ای خوش اندام پرواز کرد)؛ لفظ «پروانه خوش اندام» نسبتاً زنانه است. به علاوه واژه «طلا» نقش پررنگی در فرهنگ عمومی زنان دارد: «أن يكون عقلك كمیزان الذهب دقیقاً» (همان: ۷۸)، (خرد شما باید مانند ترازوی طلا دقیق باشد)؛ دقت بر واژگان و کلمات وصحت افراد به شکل جزیی از رفتارهایی است که در حیطه کنش‌های زنان تعریف شده است. «ود لو يهرب من هذا السؤال، لکنه عجز فهو يتکتمه کالأخطبوط» (همان: ۶۵) (می‌خواست از این سؤال بگریزد، اما نتوانست، سوال مانند اختاپوس به او پیچید).

در این موارد، طرح‌واره‌های انتزاعی از طریق نشانگاه‌های حسی و قابل تصور به شبکه متصل می‌شوند و به شکل‌گیری روابط حمایتی می‌انجامند. با این حال، بسیاری از این نشانگاه‌ها پیوند مستقیمی با کنش‌های زنانه ندارند و همین امر نشان‌دهنده فاصله نسبی این تشبیهات از شبکه جنسیتی زنانه است. در اینجا، انسجام بیش از آنکه مبتنی بر جنسیت باشد، مبتنی بر اقناع شناختی و قدرت تصویرسازی روایی است؛ امری که با سازوکار حل مسئله و حداقل سازی ناسازگاری در نظریه تیگارد هم‌خوانی دارد.

تشبیهات حسی به عقلی: این تشبیه در مجموعه تشبیهات کاربردی زویا پیرزاد و بیطار معدود است: در نمونه‌ای زویا پیرزاد خانه را انسانی فرض کرده که حوصله‌اش سررفته و شلخته شده است: «ولی گویی خانه حوصله‌اش سررفته بود شلخته شده بود و بدقلق» (پیرزاد: ۱۴۳) و بیطار آورده: «يجب أن تعامله کابن وحيد تخشى عليه من القبله خوفاً من انتقال الجراثيم إليه» (بیطار: ۱۲۴) «ابن وحید» معنای کنایی دارد و اصطلاحی است که برای افراد یا چیزهای مهم جهت مراقبت ویژه به کار می‌رود.

در هر دو نمونه‌ای که تشبیه از حوزه حسی به حوزه عقلی صورت می‌گیرد، با الگوی نادری از تصویرسازی روبه‌رو هستیم که در آن رابطه طبیعی و بی‌واسطه میان دو سوی تشبیه تضعیف می‌شود و شبکه مفهومی متن وارد مرحله‌ای تفسیری‌تر می‌گردد. در تشبیه «خانه

به انسان بی‌حوصله» (پیرزاد: ۱۴۳)، مکانی عینی و مادی به حالتی روان‌شناختی و انسانی نسبت داده می‌شود؛ امری که مستلزم عبور از سطح ادراک مستقیم و حرکت به سوی قرائت استعاری ثانویه است. خواننده ناچار است خانه را نه به مثابه یک فضای فیزیکی، بلکه چون موجودی واجد حالت روانی درک کند تا پیوند معنایی میان دو حوزه برقرار شود.

همین وضعیت در تشبیه «دارایی به ابن وحید» (بیطار: ۱۲۴) نیز مشاهده می‌شود؛ جایی که یک مفهوم عینی و اقتصادی از طریق ارجاع به یک نام خاص و بار فرهنگی-عقلی آن معنا می‌یابد. در این مثال، شبکه تشبیه بدون تفسیر زمینه‌ای و شناخت پیشین از مفهوم «ابن وحید» کامل نمی‌شود و همین امر نشان می‌دهد که رابطه میان مشبه و مشبه‌به به‌طور مستقیم خوداتکا نیست. در هر دو مورد، برای حفظ انسجام کلی متن، شبکه ناچار به نوعی تفسیر ثانویه می‌شود؛ به این معنا که تعارض اولیه میان حوزه حسی و حوزه عقلی از طریق خوانش استعاری و معنایی کاهش می‌یابد. مطابق نظریه انسجام تیگارد، چنین فرایندی مصداق روشن حداقل‌سازی روابط تقابلی است؛ سازوکاری که به شبکه اجازه می‌دهد با کاستن از شدت ناسازگاری‌های مفهومی، تعادل و انسجام خود را حفظ کند.

جدول ۱: روابط حمایتی و تقابلی

نوع رابطه	طعم گس خرمالو (زویا پیرزاد)	موت البجعة (هیفاء بیطار)	ویژگی‌های مقایسه‌ای
روابط حمایتی	بسیار قوی؛ مبتنی بر تجربه‌های خانگی، زنانه و روزمره	قوی؛ مبتنی بر تصویرسازی حسی، بدنی و تجربه‌های روانی	در هر دو نویسنده روابط حمایتی ستون اصلی انسجام شبکه تشبیه است، اما دامنه تجربی در پیرزاد محدودتر و در بیطار گسترده‌تر است.
روابط تقابلی	بسیار کم؛ تعارض‌ها از طریق حذف تنش و هموارسازی معنایی حل می‌شوند	متوسط؛ تعارض‌ها از طریق بازتفسیر شناختی و انسانی‌سازی حل می‌شوند	بیطار تعارض‌های بیشتری دارد و با بازتفسیر آن‌ها به انسجام می‌رسد؛ پیرزاد از ایجاد تقابل اجتناب می‌کند.

در مجموع نادر بودن تشبیهات حسی به عقلی در آثار هر دو نویسنده را می‌توان نشانه‌ای از احتیاط شناختی زنان نویسنده در عبور از محسوس به انتزاع دانست؛ چراکه این گذار، بالقوه تعارض‌زا است و انسجام شبکه را تهدید می‌کند. در تشبیه «خانه به انسان بی‌حوصله» در پیرزاد، خانه که در نوشتار زنانه فضایی عاطفی و زنده است تا مرز انسان‌انگاری پیش می‌رود. این تشبیه تنها با خوانش استعاری ثانویه قابل فهم است و از مخاطب می‌خواهد شبکه را در سطحی بالاتر باز سازمان دهد. در نمونه بیطار، تشبیه «دارایی به ابن وحید» نیز بر دانش فرهنگی و تفسیر عقلانی تکیه دارد. در هر دو مورد، زن بودن نویسنده سبب نمی‌شود که شبکه به کلی گسسته شود؛ بلکه نویسنده با ظرافت، تعارض را به حداقل می‌رساند. مطابق نظریه تیگارد، اینجا شبکه از طریق حداقل‌سازی روابط تقابلی و اتکا به تفسیر ثانویه، انسجام خود را حفظ می‌کند. بدین ترتیب، حتی در رادیکال‌ترین گذارهای تشبیهی، نوشتار زنانه از فروپاشی شبکه پرهیز می‌کند و به‌جای اغراق مفهومی، راهبرد ترمیم انسجام را در پیش می‌گیرد.

۴-۲- انواع کاهش تعارض شناختی در تشبیهات زن‌نوشتار

مبتنی بر فشردگی لفظی و معنایی: در طعم گس خرمالو یکی از شاخصه‌های مهم در ارزیابی وضعیت، تراکم تشبیه است و توانش نویسنده را در سازمان‌دهی تصویرهای ادبی در حداقل عناصر زبانی نشان می‌دهد. بر اساس نظریه انسجام تیگارد، کارایی یک ساخت شناختی به میزان هماهنگی و سازگاری روابط درونی شبکه مفهومی بستگی دارد؛ به گونه‌ای که برخی عناصر می‌توانند بدون اختلال در کل شبکه حذف شوند، مشروط بر آنکه روابط حمایتی میان اجزا همچنان برقرار بماند. در این چارچوب، فشردگی لفظی در تشبیه نوعی کاهش صوری عناصر شبکه با حفظ انسجام مفهومی دیده می‌شود. حذف ادات تشبیه یا وجه شبه زمانی ممکن است که شبکه تشبیه از سطحی از انسجام برخوردار باشد که مخاطب بتواند روابط حمایتی میان طرح‌واره‌ها را بدون نیاز به تصریح لفظی بازسازی

کند. به بیان دیگر، حذف عناصر صریح انسجام را مخدوش نمی‌کند و در بسیاری موارد به تقویت آن می‌انجامد؛ زیرا شبکه با حداقل تعارض و بیشترین سازگاری عمل می‌کند.

در اثر زویا پیرزاد، این نوع فشردگی دیده می‌شود. برای نمونه: «خونه را مثل دسته گل نگه نمی‌دارم؟» (پیرزاد: ۷۱)، تشبیه در قالب استفهام انکاری بیان شده است و وجه شبه به صورت لفظی ذکر نمی‌شود. با این حال، حذف «تمیزی و زیبایی» آسیبی به فهم تشبیه وارد نمی‌کند، زیرا این معنا از طریق شبکه‌ای از تجربه‌های مشترک فرهنگی و زنانه فعال می‌شود. بر اساس نظریه تیگارد، در این مثال روابط حمایتی میان «خانه» و «دسته گل» چنان قوی است که شبکه بدون تصریح وجه شبه نیز به انسجام می‌رسد و نیاز به عنصر حذف شده احساس نمی‌شود. همین سازوکار در مثال «با خط خرچنگ قورباغه رویشان چیزهایی می‌نوشت» (پیرزاد: ۹۱) نیز مشاهده می‌شود. در این تشبیه، هم ادات تشبیه و هم وجه شبه حذف شده‌اند، اما تشبیه به سبب انسجام بالای شبکه معنایی پابرجا می‌ماند. روابط حمایتی موجود میان «خط ناخوانا» و تصویر ذهنی «خرچنگ قورباغه» موجب می‌شود که مخاطب بدون توضیح اضافی، مفهوم را درک کند. حذف این اجزا نشان می‌دهد که شبکه تشبیه به حدی از انسجام رسیده است که عناصر زائد برای حفظ تعادل شناختی کنار گذاشته شده‌اند. از منظر تیگارد، وجه شبه خیالی زمانی فعال می‌شود که شبکه برای حفظ انسجام ناچار به حذف یا کمرنگ‌سازی مصداق عینی گردد و معنا از طریق قیود حمایتی غیرمستقیم تولید شود. فشردگی معنایی کاربرد نسبتاً بیشتری در تشبیهات پیرزاد دارد.

در تشبیه «دخترم به من و خواهرم رفته. عین کف دست صافه» (پیرزاد: ۵۷)، صفت «صاف» برای کف دست دارای مصداق عینی و واقعی است، اما برای دختر، دلالتی خیالی دارد و به «سادگی» اشاره می‌کند. در اینجا شبکه تشبیه دو سطح دارد: سطح اول که مصداق عینی وجه شبه به نشانگاه (کف دست) متصل است و سطح دوم که معنای خیالی بدون تصریح لفظی به طرح‌واره اول (دختر) منتقل می‌شود. مطابق نظریه تیگارد، حذف لفظ «سادگی» نوعی فشردگی معنایی است که باعث می‌شود شبکه بدون ورود عنصر اضافی، با حداقل تعارض مفهومی به انسجام برسد. مخاطب از طریق قیود حمایتی معنایی، خلأ لفظی را پر می‌کند.

نمونه دیگر، تشبیه «زن وظیفه‌شناس مانند مشعلی فروزان پیوسته در قلب خانواده می‌درخشد» (پیرزاد: ۲۸) است. در این مثال، وجه شبه برای مشعل کاملاً واقعی و عینی است و به «تولید روشنائی» اشاره دارد، اما همین وجه شبه برای زن به معنایی ثانوی و خیالی، یعنی «برجسته بودن و محوریت» تبدیل می‌شود.

فشردگی تشبیه به عنوان یکی از شاخصه‌های اصلی انسجام شبکه‌ای، نشان‌دهنده بهره‌گیری زویا پیرزاد از اقتصاد شناختی در تصویرسازی محتوایی است. بر اساس نظریه انسجام پل تیگارد، شبکه مفهومی زمانی کارآمد است که عناصر کم‌کارکرد حذف شوند، بی آن‌که روابط حمایتی شبکه آسیب ببیند. این اصل در نوشتار زنانه پیرزاد به صورت فشردگی لفظی و معنایی جلوه می‌کند؛ چنان‌که حذف وجه شبه یا ادات تشبیه، با اتکا به دانش ضمنی و تجربه مشترک زنانه، انسجام معنایی را تقویت می‌کند و تعارض شناختی را به حداقل می‌رساند.

داستان‌های پیرزاد و بیطار در شبکه فشردگی تشبیهات، مصادیق محدودی دارد. البته فشردگی معنایی در تشبیهات بیطار بیش از پیرزاد است. این دو نویسنده در اغلب تشبیهات خود، تمام ارکان را ذکر کرده‌اند: (پیرزاد: ۴۹، ۷۰، ۷۷، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۵۵)؛ (بیطار: ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۵، ۶۷، ۷۵، ۷۲، ۸۳، ۸۹، ۹۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۰) و به این وسیله راه دریافت مفاهیم را برای مخاطب، کوتاه‌تر کرده‌اند.

در موت *البيعه* اغلب تشبیه‌ها فشردگی لفظی ندارند و در معدودی از آن، فشردگی معنایی دیده می‌شود: «تسمرت عیونهم علیها کالمسامیر تنغرس فی لحمها» (بیطار، ۷۹) (چشم‌هایشان بر او دوخته شده بود، چون میخ‌هایی که در گوشتش فرو می‌روند). در این نمونه «فرو رفتن» وجه شبه است و برای میخ (نشانگاه) در گوشت، جنبه حقیقی دارد اما برای چشم (طرح‌واره اول) جنبه خیالی دارد.

و منظور از آن، عمق نگاه و خیرگی است که در فشردگی شبکه تشبیه قرار گرفته است و ذهن مخاطب است که آن را در می‌یابد. در نمونه‌ای دیگر «برقت بذهنه فکرة کالومض». (بیطار: ۸۸) (ایده مثل فلش در ذهنش برق زد) برق زدن برای فلش (طرح‌واره نشانگاه) وجه حقیقی و برای ایده (طرح‌واره اول) وجه خیالی دارد. در نمونه‌ای دیگر نوشته است: «ذات صباح همست إحدی صدیقاتها به صوت کالفحیح» (همان: ۱۴۶) (یک روز صبح دوستش با صدایی مانند صدای افعی زیر گوشش زمزمه کرد) در آن، زمزمه کردن برای صدای انسان (طرح‌واره اول) وجه واقعی و تحقیقی دارد اما برای صدای افعی (طرح‌واره نشانگاه) وجه تخیلی دارد؛ بنابراین فشردگی با تصور ذهنی خواننده کامل می‌شود.

فشردگی، تصویری را در ذهن ایجاد می‌کند که خواست نویسنده در انتقال آن است. در واقع قصد دارد مخاطب را وادار به بهتر دیدن کند. توجه به جوانب زیبایی‌شناسانه به نوعی گویای این نکته است که «هنرمند نسبت به ارتباط موجود میان عناصر طبیعت و اشیا حساس‌تر است و حقایق نهفته را دقیق‌تر ادراک می‌کند» (کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۷). در مثالی دیگر زمان در قالب سه لایه تشبیهی، این طور به تعریف آمده است: «بدت لها السنوات الأربع أشبه به كابوس، كتلة مرصوصة ككرة كتیمة». (همان: ۱۳۹) (چهار سال برای او مانند یک کابوس به نظر می‌رسید، یک توده فشرده مانند یک توپ غیر قابل نفوذ) در تبدیل تشبیه به گزاره‌ها با این جملات رو به رو می‌شویم: چهار سال مثل کابوس است، کابوس مثل یک توده فشرده است، توده فشرده مانند یک توپ غیر قابل نفوذ است؛ این انسجام جهت عینی سازی نشانگاه انجام شده و نویسنده یک تشبیه بصری از این انسجام ارائه داده است. در موت البجعۃ گرایش هیفاء بیطار بیشتر به فشردگی معنایی است. تشبیهات او با ملموس کردن تجربه‌های روانی و انتقال معنا از سطح انتزاعی به تصویرهای حسی، شبکه‌ای منسجم و کم‌تنش می‌سازند که ذهن مخاطب، خود خلاهای لفظی را تکمیل می‌کند. بدین‌سان، هر دو نویسنده زن، اگرچه با راهبردهای متفاوت، از طریق کنترل عناصر شبکه و تقویت روابط حمایتی، به انسجام شناختی تشبیه دست می‌یابند؛ امری که نقش جنسیت را در شیوه سامان‌دهی معنا برجسته می‌سازد.

مبتنی بر حذف ناپذیری: در آثار زویا پیرزاد و هیفاء بیطار، انسجام تشبیه در قالب‌های متنوعی نمود پیدا می‌کند. اینکه نویسنده تشبیه را با تک‌واژه‌ها یا با ترکیب واژگان بسازد، بیانگر موضع او در تبیین و تصویرسازی است. گرایش به جمله‌های کوتاه و هم‌پایه، استفاده از توصیف به جای جانشینی مستقیم و حذف‌های قرینه‌ای که خللی در فهم ایجاد نمی‌کنند، همگی از نشانه‌های انسجام بالا در شبکه تشبیه به شمار می‌آیند.

برای نمونه، زویا پیرزاد در *طعم گس خرمالو* می‌نویسد: «مادر ترانه لب‌هاش را جمع کرد داد جلو، مثل کسی که بخواهد تصویر خودش را در آینه ببوسد» (پیرزاد: ۷۰). در این تشبیه، «مادر ترانه» به‌عنوان طرح‌واره اول مطرح می‌شود و «کسی که بخواهد تصویر خودش را در آینه ببوسد» نشانگاه تشبیه را تشکیل می‌دهد. نویسنده با افزودن یک متمم توضیحی، طرح‌واره اول را در حد معرفی محدود کرده است، اما در نشانگاه، با چینش چند واژه، تصویری کامل و نقاشی‌گونه می‌سازد. انسجام شبکه در این حد است که حذف حتی یکی از واژگان نشانگاه، تصویر ذهنی را مخدوش می‌کند. بر اساس نظریه تیگارد، روابط حمایتی میان این واژگان چنان قوی‌اند که هیچ‌یک قابل حذف نیست، زیرا هر کلمه نقشی ضروری در حفظ انسجام کل شبکه دارد.

پیرزاد، تشبیهات را در قالب جمله‌های کوتاه و هم‌پایه می‌ریزد و با حذف قرینه‌های غیرضروری، شبکه‌ای از روابط حمایتی می‌سازد که بر پایه تجربه مشترک خانگی و روزمره زنان استوار است و حتی حساسیت زنانه به جزئیات عاطفی و حرکات درونی را بازتاب می‌دهد؛ هر واژه در این نشانگاه، چون حلقه‌ای از زنجیره‌ای است که حذف آن، کل شبکه ارتباط معنا را می‌گسلد.

در داستان موت البجعۃ اثر هیفاء بیطار، شبکه انسجام ترکیبی در نشانگاه تشبیهات حضوری پررنگ‌تر دارد. آنجا که نویسنده از کوتاهی لحظات زندگی سخن می‌گوید، می‌نویسد: «و بدت له لحظات الحیاة قصيرة عابرة، تترك أثراً طفيفاً كالأثر الذي يتركه اصبع في

العجین» (همان: ۵۴) (لحظه‌های زندگی برایش کوتاه و زودگذر به نظر می‌رسید و اثری نازک مانند اثر انگشت بر خمیر به جا می‌گذاشت) نشانگاه در این تشبیه از چند عنصر به هم پیوسته تشکیل شده و حذف هر یک از آن‌ها به تصویر تشبیه آسیب می‌زند. انسجام این شبکه، نتیجه پیوند دقیق واژگان و حداقل سازی هرگونه ناسازگاری مفهومی است. نمونه‌ای دیگر چنین است: «مجرد کلام متناثر في الهواء، منطلق من كل الحناجر، كغبار القطن تماماً» (همان: ۱۴۳) (کلماتی که در هوا پراکنده شده‌اند، مانند غبار پنبه از گلوها بیرون می‌آمدند) نشانگاه این تشبیه شامل «غبار»، «پنبه» و «گلو» است. هر یک از این عناصر سهمی مشخص در تصویرسازی دارد و حذف هر واژه، شبکه را از تعادل خارج می‌کند. در این جا نیز، انسجام بر اساس روابط حمایتی میان واژگان حاصل شده است.

بیطار با گسترش شبکه نشانگاه‌ها به قلمروهای طبیعت و بدن، انسجام را از طریق بدن‌مندسازی تجربه روانی زنانه تحقق می‌بخشد. او روابط حمایتی قوی میان واژگان برقرار می‌کند و نگاه زنانه به فرآوردن، لطافت و اثرپذیری را در قالب حسی ملموس می‌ریزد. در این شبکه‌ها، هر عنصر، نقشی ضروری در بازنمایی حس شکنندگی، گذرا بودن و پیوند با ماده دارد که از تجربه زیسته زنانه برمی‌خیزد؛ بنابراین، انسجام در هر دو نویسنده، افزون بر پایه‌های شناختی، ریشه در نحوه دیدن، حس کردن و سازمان‌دهی جهان از منظر زنانه دارد.

مبتنی بر درون‌دامنه‌ای: در اثر زویا پیرزاد، یکی از الگوهای شاخص انسجام در تشبیه، بهره‌گیری از مراعات معنایی و درون‌دامنه‌ای در هر دو سوی تشبیه است؛ الگویی که به شکل‌گیری شبکه‌ای تصویری پایدار و کم‌تنش می‌انجامد. این الگو در تشبیه پیازچه‌ها به غنچه‌های نسترن دیده می‌شود: «خانم پیازچه‌های سبد سبزی خوردن را نشان شازده داد و گفت: عین غنچه‌های نسترن باغچه‌مان» (پیرزاد: ۱۵۵).

در این تشبیه، طرح‌واره اول با واژگان «پیازچه»، «سبد» و «سبزی خوردن» ساخته می‌شود؛ واژگانی که همگی در حوزه تجربه زیسته خانگی و روزمره قرار دارند و از طریق مراعات نظیر، تصویری منسجم و آشنا را در ذهن خواننده فعال می‌کنند. این واژگان در قالب یک شبکه به هم پیوسته عمل می‌کنند و با تقویت یکدیگر، زمینه پذیرش تشبیه را فراهم می‌سازند. در سوی دیگر تشبیه، نشانگاه «غنچه‌های نسترن باغچه» نیز ساختی ترکیبی و چندواژگانی دارد. واژه‌های «غنچه»، «نسترن» و «باغچه» در یک ردیف معنایی واحد قرار می‌گیرند.

در واقع انسجام تشبیه غالباً از راه مراعات معنایی و درون‌دامنه‌ای در هر دو سوی تشبیه شکل می‌گیرد؛ رویکردی که به شبکه‌ای تصویری، آرام و کم‌تنش می‌انجامد. عناصر تشبیه همگی در حوزه زندگی خانگی و تجربه زیسته زنانه قرار دارند و با تقویت متقابل یکدیگر، تصویری آشنا و پذیرفتنی می‌سازند. در این الگو، انتخاب واژگان برای حفظ تداوم حسی و عاطفی انجام می‌شود و خواننده بدون عبور از مرزهای تجربی ناآشنا، معنا را درون یک قلمرو واحد دریافت می‌کند. خوانش زنانه در این جا در تمایل به هم‌نشینی، لطافت و حذف هرگونه تنش مفهومی نمود می‌یابد. از منظر نظریه انسجام تیگارد، روابط میان عناصر این دو شبکه عمدتاً روابط حمایتی‌اند؛ پذیرفتن هر واژه، واژه دیگر را تقویت می‌کند و هیچ عنصر ناسازگار یا تعارض‌آفرینی در شبکه وجود ندارد. نتیجه این غلبه روابط حمایتی، شکل‌گیری شبکه‌ای با انسجام بالا است.

در اثر هیفاء بیطار، یکی از الگوهای برجسته انسجام در تشبیه، برقراری هم‌ارزی و درون‌دامنه‌ای مفهومی دو سوی تشبیه بر پایه «انسان بودن» است. در این شیوه، نویسنده با جابه‌جایی درون‌دامنه‌ای در شبکه انسان‌محور، انسجام تشبیه را تضمین می‌کند. نمونه شاخص این رویکرد در جمله زیر دیده می‌شود: «أشْمُز من منظر رجل عرْفته قویاً و جباراً صار یبکی کطفل» (بیطار: ۱۵) (بدم می‌آید از چهره مردی که قوی می‌پنداشتم و حالا مثل یک بچه گریه می‌کند).

در این تشبیه، طرح‌واره اول «رجل» با مؤلفه‌های «قوی» و «جبار» ساخته می‌شود؛ این مؤلفه‌ها تصویری تثبیت‌شده از مردانگی سخت، اقتدار و کنترل عاطفی در شبکه شناختی خواننده فعال می‌کنند. نشانگاه «طفل» نیز به‌عنوان سوی دوم تشبیه وارد می‌شود، اما نه به‌منزله عنصری کاملاً بیگانه، بلکه به‌مثابه قطبی متضاد در همان شبکه انسان‌بودگی. گریه که نقطه اتصال دو سوی تشبیه است، همچون گره‌ای مفهومی عمل می‌کند که پیوند میان قدرت و ضعف، بلوغ و کودکی را برقرار می‌سازد.

جدول ۲: ویژگی شبکه تشبیه

نویسنده	ویژگی اصلی شبکه تشبیه
زویا پیرزاد	انسجام مبتنی بر تجربه زنانه، فضای خانگی، روابط حمایتی و فشرده‌گی لفظی
هیفاء بیطار	انسجام مبتنی بر گسترش شبکه مفهومی، تصویرسازی روانی، بدن‌مندسازی و بازتفسیر تعارض

نویسنده انسجام درون‌دامنه‌ای را با فعال‌کردن قطب‌های متقابل در همان دامنه در شبکه‌ای انسان‌محور محقق می‌کند. تشبیه‌های او اغلب بر جابه‌جایی درون شبکه انسان‌بودگی استوارند؛ نویسنده از طریق برجسته‌سازی واکنش‌های انسانی مشترک، تقابل‌ها را بازتفسیر می‌کند و از شدت تعارض می‌کاهد. بدین‌سان، انسجام با مهار و انسانی‌کردن تشبیهات پدید می‌آید؛ رویکردی که نگاه زنانه را در حساسیت به وضعیت‌های عاطفی و شکستن الگوهای سخت انسانی نشان می‌دهد. بر اساس نظریه انسجام تیگارد، این تشبیه از طریق بازسازمان‌دهی روابط تقابلی به انسجام می‌رسد: کودک‌بودن در برابر مردِ قدرتمند، در سطح نخست تعارض‌زا به نظر می‌رسد، اما شبکه شناختی با تفسیر گریه به‌عنوان واکنش انسانی مشترک، این تعارض را به حداقل می‌رساند. در نتیجه، روابط حمایتی بر روابط تقابلی غلبه می‌کنند و تشبیه واجد انسجام می‌شود.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

بررسی تشبیهات در آثار زویا پیرزاد و هیفاء بیطار نشان داد که در نوشتار زنان، تشبیه صرفاً ابزاری بلاغی نیست و در قالب یک شبکه شناختی پویا عمل می‌کند که معنا در آن از طریق روابط هم‌بنیاد و هماهنگ میان اجزا شکل می‌گیرد. بر اساس نظریه انسجام پل تیگارد، شبکه‌ای زمانی کارآمد است که روابط حمایتی میان عناصر آن بیشینه و روابط تقابلی در آن حداقل باشد. تحلیل تشبیهات این دو نویسنده نشان می‌دهد که زنان نویسنده در سازمان‌دهی شبکه‌های تصویری و ادبی، به‌طور طبیعی به سمت ساختن شبکه‌هایی پیش می‌روند که کمترین تعارض مفهومی و بیشترین سازگاری درونی را دارند. در آثار زویا پیرزاد، تشبیهات عمدتاً از دل تجربه‌های روزمره و زنانه بیرون می‌آید و هر دو سوی تشبیه در یک قلمرو حسی، خانگی و آشنا قرار می‌گیرند. همین امر باعث می‌شود شبکه مفهومی او همگن، کم‌تنش و دارای روابط حمایتی قوی باشد. انسجام در این نوع تشبیهات از هم‌دامنه‌ای بودن عناصر و پیوند طبیعی میان آن‌ها پدید می‌آید؛ به‌گونه‌ای که حذف هر جزء می‌تواند کل شبکه را از کار بیندازد. فشرده‌گی لفظی و معنایی در نوشته‌های پیرزاد نیز نوعی صرفه‌جویی شناختی است که روابط درونی شبکه را تقویت می‌کند و به مخاطب اجازه می‌دهد بدون نیاز به تصریح لفظی، پیوند معنایی را بازسازی کند.

در مقابل، هیفاء بیطار شبکه‌ای گسترده‌تر و چندلایه‌تر از تشبیهات می‌سازد. دامنه نشانگاه‌های او از حیوانات و اشیاء تا طبیعت و بدن گسترده است؛ بنابراین، شبکه او بالقوه تعارض‌های بیشتری دارد. با وجود این، بیطار از طریق بازتفسیر معنایی و بازسازمان‌دهی روابط میان مشبه و مشبه‌به این تعارض‌ها را کنترل می‌کند و به انسجام می‌رساند. تشبیهات او اغلب بر پایه تصویرسازی روانی و

بدن‌مندسازی تجربه انسانی استوارند و مخاطب برای درک پیوند میان اجزا، باید از سطح معنای مستقیم عبور کند و خوانش ثانوی ارائه دهد. این سازوکار همان چیزی است که تیگارد آن را حداقل‌سازی روابط تقابلی و تبدیل آن‌ها به روابط حمایتی می‌نامد.

تشبیهات عقلی-حسی و حسی-عقلی که در هر دو اثر بسامد کمی دارند، بیش از همه نیازمند سازوکارهای پیچیده شبکه‌ای هستند؛ زیرا فاصله میان دو حوزه مفهومی در این‌گونه تشبیهات بیشتر است و شبکه برای حفظ انسجام، ناگزیر به فعال‌سازی تفسیر ثانویه است. در چنین مواردی، انسجام از طریق ظرفیت بازسازی ذهنی و توان شبکه در کاهش ناسازگاری حاصل می‌شود. این مسئله نشان می‌دهد که هر دو نویسنده، حتی در گذار به حوزه‌های انتزاعی‌تر، از گسست شبکه پرهیز می‌کنند و در عوض، با بهره‌گیری از راهبردهای شناختی و معنایی، تعادل شبکه را حفظ می‌کنند.

با وجود ارزش‌های تحلیلی این یافته‌ها، پژوهش حاضر محدودیت‌هایی نیز دارد. واکنش مخاطبان بررسی نشده و تحلیل‌ها بر متن تمرکز داشته است. همچنین تحلیل شبکه‌های تشبیهی در این پژوهش بیشتر کیفی بوده و اندازه‌گیری کمی روابط حمایتی و تقابلی انجام نشده است. بررسی نویسندگان زن بیشتری از زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت می‌تواند الگوی جامع‌تری از شناخت زنانه در تشبیه ارائه دهد.

بر اساس نتایج این پژوهش، مسیرهای مفیدی برای تحقیقات آینده گشوده می‌شود. بررسی آثار نویسندگان زن و مرد به صورت مقایسه‌ای می‌تواند نشان دهد آیا الگوی انسجام کم‌تنش و روابط حمایتی، ویژگی خاص نوشتار زنان است یا در نوشتار مردان نیز دیده می‌شود. تحلیل کمی شبکه‌های تشبیهی با روش‌های معناکاو و گراف می‌تواند درک بهتری از ساختارهای شناختی این تصاویر ارائه دهد. همچنین تحلیل بازخورد مخاطبان، به‌ویژه زنان، می‌تواند روشن کند که این الگوی انسجام چگونه در ذهن خواننده بازآفرینی می‌شود.

در مجموع، نتایج نشان می‌دهد که تشبیه در نوشتار زنان بازتاب تجربه زیسته و جنسیتی آنان و آینه‌ای از شیوه‌های خاص پردازش شناختی و سازمان‌دهی معنا است. تشبیهات پیرزاد از دل تجربه خانگی و زنانه سربرمی‌آورند و شبکه‌ای آرام، منسجم و یکپارچه می‌سازند؛ در حالی که بیطار با گسترش دامنه تشبیهات و بهره‌گیری از تصویرسازی روانی و جسمانی، شبکه‌ای بزرگ‌تر و پویاتر می‌آفریند و با وجود این گستردگی، از طریق بازتفسیر تعارض و تقویت روابط حمایتی، انسجام آن را حفظ می‌کند. این همسانی در اصول و تفاوت در اجرا نشان می‌دهد که جنسیت، در عمق ساختارهای شناختی تشبیه، نقشی بنیادین دارد و به شکل‌دهی مدل‌های ذهنی مشترک در نوشتار زنان کمک می‌کند.

۶-پایانه اخلاق پژوهش

با توجه به ماهیت این پژوهش که مبتنی بر مرور نظام‌مند، مرور روایتی، تحلیل اسناد، مطالعات نظری، تحلیل داده‌های ثانویه، شبیه‌سازی، مدل‌سازی یا سایر پژوهش‌های فاقد مشارکت مستقیم آزمودنی‌های انسانی یا نمونه‌های زیستی است، اخذ تأییدیه کمیته اخلاق در پژوهش الزامی نبوده است. با این حال، نویسنده اعلام می‌کند که تمامی اصول اخلاق پژوهش، از جمله امانت‌داری علمی، رعایت حقوق مالکیت فکری، استناد صحیح به منابع، حفظ محرمانگی داده‌ها (در صورت وجود) و پرهیز از هرگونه سوءرفتار پژوهشی را رعایت کرده است.

۷- تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که هیچ‌گونه تعارض منافع در ارتباط با این پژوهش وجود ندارد.

۸- مشارکت نویسندگان

نویسنده شخصاً ایده‌پردازی، طراحی پژوهش و فرایند تحلیل داده‌ها را انجام داده است.

۹- بیانیه استفاده از هوش مصنوعی

نویسنده اعلام می‌کند که در طراحی پژوهش، گردآوری داده‌ها، تحلیل داده‌ها، نگارش، ترجمه و ویرایش این مقاله از هیچ‌گونه ابزار هوش مصنوعی مولد استفاده نکرده است.

۱۰- منابع

۱. پاینده، حسین (۱۳۷۶). «نقد فمینیستی بر رؤیای یک ساعته». *ادبیات داستانی*. ۴۴ (۱)، ۱۲۲-۱۲۴.
۲. زندیه، عطیه (۱۳۸۹). *دین و باور دینی در اندیشه ویتگنشتاین*، تهران: انتشارات نگاه معاصر.
۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۵). *بیان*. تهران: نشر میترا.
۴. وفایی، عباسعلی؛ و آقابابایی، سمیه (۱۳۹۵). *علم معانی و دستور زبان فارسی*. تهران: نشر علمی.
5. Clouse, R., Gooding, T., Aniello, J., McDowell, N., & McDowell, D. (2013). Leadership metaphors: Developing innovative teaching strategies. *American Journal of Management*, 13, 79-92.
6. Dweck, C. S. (1996). *Implicit theories as organizers of goals and behavior*. In P. M. Gollwitzer & J. A. Bargh (Eds.), *The psychology of action: Linking cognition and motivation to behavior* (pp. 69-90). Guilford Press.
7. Evans, V., & Green, M. (2006). *Cognitive linguistics: An introduction*. Edinburgh University Press.
8. Gentner, D., & Stevens, A. L. (Eds.). (1983). *Mental models*. Lawrence Erlbaum Associates.
9. Johnson-Laird, P. N. (1983). *Mental models: Towards a cognitive science of language, inference, and consciousness*. Harvard University Press.
10. Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. University of Chicago Press. <https://doi.org/10.7208/chicago/9780226470993.001.0001>
11. Lopez, I. (2009). Animal metaphors for women in English and Spanish. *Cultura, Lenguaje y Representación/Culture, Language and Representation*, 7, 77-100.
12. Nichols, B. (1981). *Ideology and the image: Social representation in the cinema and other media*. Indiana University Press.
13. Strauss, C., & Quinn, N. (Eds.). (1997). *A cognitive theory of cultural meaning*. Cambridge University Press.
14. Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics* (Vols. 1-2). MIT Press. <https://doi.org/10.7551/mitpress/6848.001.0001>
15. Thagard, P. (2000). *Coherence in thought and action*. MIT Press.
16. Vujković, V., & Vuković, S. (2021). What a kitty!: Women's physical appearance and animal metaphors in Montenegro. *SLOVO*, 34(1), 1-22. <https://doi.org/10.14324/111.444,0954 - 6839,1239>

Analysis of the Coherence Network of Simile in Women's Novels Based on Supportive and Oppositional Relations (With Emphasis on Two Persian and Arabic Novels)

Maryam Jalali^{1*}

1-Associate Professor, Department of language and literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
(Corresponding Author)

Ma_jalali@sbu.ac.ir

Abstract

In recent decades, women's fiction writing has claimed a significant share of contemporary literature, and examining the aesthetic techniques in their writings can open a window into understanding the mental and cognitive mechanisms governing the literary creation process. Therefore, the present study, based on the assumption that women writers draw upon relatively similar cognitive patterns in constructing similes, conducts a comparative analysis of the use of simile in two works: *The Acrid Taste of Persimmon* by Zoya Pirzad and *Maut al-Baja'a* (Death of the Swan) by Haifa Bitar. The question is: What similar outcome can be extracted from the stories of Zoya Pirzad and Haifa Bitar regarding the conceptual network of similes? And what reading can be derived from the similarities and differences in the application of similes by these two authors? In this study, using a descriptive-analytical method and relying on the concept of “coherence” relations in Tiegard’s theory, the simile networks have been analyzed based on the components of “supportive” and “oppositional” relations. The results of the study indicate that the authors have acted similarly in shaping coherence patterns, selecting types of targets, density, and the level of simile networks in women’s writing. The striking similarities in the cognitive patterns of simile in the works of two women writers from different languages and cultures point to the existence of shared mental models that originate from their lived experiences, gendered unconscious, and similar ways of perceiving and conceptualizing the world.

Keywords: Novel, Women, Writer, Coherence, Simile, Pirzad, Bitar.



This Journal is an open access Journal Licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License

(CC BY 4.0)